

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر  
دوره جدید - شماره سوم، زمستان ۱۳۸۹، شماره پیاپی: ششم  
از صفحه ۱۴۱ تا ۱۶۹

## مختصری از مضامین نجوم در دیوان مجیر

دکتر امیدوار مالملی\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ایذه

### چکیده

«مختصری از مضامین نجوم در دیوان مجیر» عنوان مقاله‌ای است که پیش رو دارید. وقتی که وضعیت علوم را در ایران از میانه‌ی قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم مطالعه می‌کنیم، با وجود همه‌ی موانع موجود، متوجه پیشرفت و توسعه‌ی علوم عقلی، به ویژه نجوم، در کنار سایر دانش‌ها می‌شویم و در می‌یابیم که بعد از خاقانی، شاگردش مجیرالدین بیلقانی مجال یافته است تا کلیه‌ی دانش‌های زمان، به ویژه نجوم، ابزار نجومی، پدیده‌های جوئی، سعد و نحس، افلاک، اختران و برج‌ها را در اشعار خود وارد و غذای روح آفاق جویان را فراهم سازد، نگارنده نیز در راستای یک طرح پژوهشی به نام «شرح قصاید دیوان مجیرالدین بیلقانی» تلاش می‌کند تا حجاب حقیقت را در رصدگاه اختران کنار زده و اندیشه‌های برون‌گرایی شاعر را در کتابخانه‌ی چرخ او رصد نماید.

کلید واژه‌ها: مضامین نجوم، دیوان مجیر، افلاک، آسمان، گردون.

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۲۷

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱۴

پست الکترونیکی:

## مقدمه

### حدیث اوست کنون در کتابخانه ی چرخ

#### حدیث رستم دستان به کلبه ی عطار

(دیوان مجیر)

شرایط زندگی هر شاعر و اطلاعات او از محیط زندگی در آرا و اندیشه هایش تأثیر به سزایی دارد. گرچه در دوره ی اوّل شعر پارسی، شاعران کمتر به آوردن معلومات گوناگون در کلام خود تمایل داشته اند، اما در این دوره (از میانه ی قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم) و دوره های بعد که شعر فارسی کمال یافت، شاعران به باریک بینی، مضمون سازی و نازک خیالی روی آوردند و هر کدام به طریقی، علوم گوناگون را در شعر خود وارد کردند. فردوسی (۳۲۹-۴۱۱) مضامین حماسی، فرّخی (وفات ۴۲۹) مضامین مدحی، منوچهری (وفات ۴۳۲) مضامین شعرای عرب، ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱) موعظه و نصیحت، انوری (وفات ۵۸۳) اصطلاحات ریاضی و نجوم، سنایی (وفات ۵۴۵) اصطلاحات صوفیانه، خاقانی (وفات ۵۹۵) و به تبع از وی شاگردش مجیرالدین بیلقانی (متوفی ۵۷۷) نیز، علی‌رغم مخالفت هایی که با علوم عقلی به اتهام حجاب حقیقت و کفروالحاد می شد، کلیه ی اطلاعات و علوم زمان خویش به ویژه نجوم، ابزار نجومی، پدیده‌های جوی، سعد و نحس، افلاک، ستارگان و برج‌ها را در اشعار خود جای داده‌اند. در این پژوهش مجالی فراهم آمده است تا با مرور دیوان مجیرالدین بیلقانی در زمینه نجوم، پلی به گذشته بزنیم و افق آینده را در اسطربلاب حال به رصد بنشینیم.

## افلاک

افلاک، سپهرها، آسمان‌ها. ابوریحان بیرونی می گوید: جسمی است چون گوی

گردنده اندر جای خویش و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان به سرشت

خویش به خلاف حرکت فلک است و ما اندر میان اویم و او را فلک نام کردند از بهر

حرکت او که کرده است همچون حرکت بادریسه . (التفهیم، ص ۵۶) افلاک و انجم در نظر مجیر گاه برای بزرگ نمایی و کثرت آمده است:

وجه خرجش نیمه ی افلاک و انجم داده اند

ملک موروثش دو ثلث از ربع مسکون کرده اند

(بیلقانی ۶۵/۱۳۵۸)

و من خضعت له الافلاک طراً

خضوعاً فی الاوامر و النواهی

(بیلقانی ۳۵۷/۱۳۵۸)

شاعر با اوصاف فلک تاثیر (ص ۱۴۵) فلک تویر تو (ص ۳۰) فلک حقه باز (ص ۳۷۱) فلک خرقة پوش (ص ۳۷۳) فلک دولابی (ص ۳۵) فلک سبز چادر (ص ۱۴۱) فلک ستمگر (ص ۴۱۱) فلک صولت (ص ۲۹۱) فلک فضولی (ص ۱۷۱) فلک کاسه صفت (ص ۳۶۶) فلک کمان کش (ص ۱۱۷) از فلک یاد کرده است.

او گاه قائل به هشت فلک (ص ۱۹۲) و هشت نجوم (ص ۱۰۹) و گاه قائل به هفت آسمان با عناوین زیر شده است: هفت آسمان (صص ۴۲، ۲۹۳، ۲۷۹) هفت آینه (صص ۸ و ۷۱) هفت اختر (صص ۱۸، ۴۸، ۱۳۲) هفت پرده ی زنگار (ص ۱۰۹) هفت پرده ی گردون (ص ۳۷۹) هفت چرخ (صص ۵۳ و ۶۶) هفت حقه (صص ۴ و ۱۶) هفت سپهر (ص ۱۰۱) هفت سقف فلک (ص ۱۵) هفت طارم (صص ۱۹۳ و ۲۷) هفت طاق اندروا (ص ۱۵) هفت فلک (صص ۴ و ۳۶۴) هفت گردون (صص ۴۷ و ۲۶۲) هفت گوژ پشت (ص ۱۲۹) هفت گوی (ص ۲۹) .

و گاهی نیز قائل به نه چرخ با این صفات شده است:

نه چرخ (صص ۱۱۳ و ۳۲۲) نه چرخ سدابی (ص ۶۶) نه دولاب (ص ۲۵) نه رواق نیلگون (ص ۹۶) نه سقف زرنگار (ص ۲۷۶) نه طشت (ص ۶۴) نه فلک (صص ۳۷۰، ۳۱۵، ۱۶۸، ۱۳۲، ۱۲۹، ۷۵، ۶۹، ۶۵، ۴۰) نه کله ی هفت آینه (ص ۵۸) نه مجمر سیمابگون (ص ۷۲) نه ورق چرخ (ص ۱۶۸) و نه فلک (ص ۶۹) . بام فلک (ص ۱۰۷)

شش طاق پیروزه (ص ۳۳۳) طاق سرنگون فلک (۳۶۷) طاس گردون (ص ۶۷) و طاقدیس آینه‌گون (ص ۵۲) را استعاره از آسمان اراده نموده است. وی چرخ را مانند کتابخانه ای می داند که:

حدیث اوست کنون در کتابخانه‌ی چرخ حدیث رستم دستان به کلبه‌ی عطّار  
(بیلقانی ۱۰۰/۱۳۵۸)

او معتقد است فلک دارای معماری به نام خداوند است:

دل گواهی می دهد کاین کعبه‌ی اقبال را کرد معمار فلک دایم به معموری ضمان  
(بیلقانی ۳۲۲/۱۳۵۸)

شاعر با استناد به سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۱ آفرینش عالم را در شش روز معرفی می کند:

شاهد عید که آن را مه نو می خوانند کرده هر هفت بدین طارم شش روزه درست  
(بیلقانی ۳۶/۱۳۵۸)

او از یک سو تو بر تو بودن افلاک را تایید کرده و از سوی دیگر سعادات فلک را و می گوید:

غصّه‌ی خصم از آن همچو فلک تو بر توست

که سعادات فلک را به در او سکن است

(بیلقانی ۳۰/۱۳۵۸)

او با دعای تایید خویش در حق ممدوح رو به سوی فلک ایستاده و می گوید:

ایمن مشو که کشتی خاک آرمیده شد می بین چو باد رفتن این سبز بادبان

(بیلقانی ۱۵۱/۱۳۵۸)

مجیر، حرکت آسمان و سکون زمین را، بنابر باور قدما چنین توصیف کرده است:

همیشه تا فلک آب رنگ دولابی مدار در حرکت گرد این مدر سازد

همیشه تا که فلک گرد خاک می گردد همیشه تا که قمر بر فلک مدار کند

(بیلقانی ۱۳۵۸ / )

وی برای گردون قائل به اوصاف زیر شده است: گردون پنگانی (ص ۱۹۷) گردون مشعبد (ص ۵۵) گردون مینایی (۳۳۳) گردون هشت خانه (ص ۱۵۰) شاعر، نیران چرخ را گفته و خورشید و ماه را اراده نموده است، که روشنایی بخش افلاک می شوند: ای خطا بخش که خاک آستانت همچو حرز

نیران چرخ بر بازوی اختر بسته اند

(بیلقانی ۷۰/۱۳۵۸)

از آسمان با عنوان: «طارم» با اوصاف زیر یاد کرده و می گوید: طارم آینه پیکر (ص ۷۶) طارم ازرق (ص ۹۹) طارم پیروزه (ص ۶۵) طارم کاسه پیکر (ص ۳۰۰) طارم گردون (ص ۷۶) طارم نیکی لگن (ص ۳۲) وی بدین ترتیب از کلمه ی «گنبد» ترکیب های تازه ای را در مفهوم آسمان خلق کرده است: گنبد آبگون (بیلقانی ۱۱۴/۱۳۵۸) گنبد اخضر (ص ۷۴) گنبد اطلس (ص ۱۵۷) گنبد اعظم (صص ۱۲۹ و ۱۳۹) گنبد بادریسه (ص ۱۵۶) گنبد پیروزه (صص ۱۳۲ و ۳۶۴) گنبد توسن (ص ۱۴۶) گنبد خضرا (صص ۳ و ۳۱۳) گنبد داور (صص ۱۰۰ و ۱۰۵) گنبد دوران (ص ۳۴۶) گنبد شتابزده (ص ۳۷۴) گنبد گره سیما (ص ۱۴) گنبد نارنج رنگ (ص ۷۱) گنبد نیلی (ص ۱۶۹) او قطب را به منزله ی نقطه ای فرض کرده که مدار فلک بر آن نهاده شده و با این اوصاف از آن یاد کرده است: قطب (ص ۱۲۷) قطب سماء (ص ۱۷۳) قطب فلک (ص ۳۰۱) قطب دوران (ص ۳۱۰).

شاعر از طبق های آسمان بدین ترتیب سرپوش بر می دارد:

صبح سرپوش زر کشیده ی چرخ از طبق های آسمان برداشت

(بیلقانی ۴۴/۱۳۵۸)

او عمر آسمان را بی انتها فرض کرده و می گوید:

عمر تو باد بیشتر از عمر آسمان وین رفته را مقام، بهشت خدا باد

(بیلقانی ۳۷۰/۱۳۵۸)

او سرانجام آفاق را چون چشم سوزن تنگ میدان می بیند:

کز شوق حضرت تو به پرگار چشم من آفاق تنگ دایره چون چشم سوزن است  
(بیلقانی ۲۹۲/۱۳۵۸)

شاعر از برخی پدیده‌های جوئی یاد کرده است از جمله: حوادث فلکی  
(ص ۲۵۶) خسوف (ص ۱۸۵) شفق (صص ۱۴ و ۹۴) غارب (ص ۱۳۵) کسوف (ص ۱۱۹)  
محاق (ص ۳۰۶)

ترتیب افلاک بنا بر اتفاق منجمان قدیم چنین آمده است: ۱- فلک قمر ۲- فلک عطارد ۳- فلک زهره ۴- فلک آفتاب ۵- فلک مریخ ۶- فلک مشتری ۷- فلک زحل ۸- فلک ثوابت ۹- فلک الافلاک. مجیر نیز بدین ترتیب از افلاک نه گانه می گوید:

۱. قمر: نام عمومی گروهی از اجرام سماوی است که در روی مدار مشخصی به گرد برخی از سیارات منظومه شمسی می گردند. مانند ماه که قمر زمین است. (مصفاً ۱۳۸۱، ص ۵۹۹) شاعر عنوان سپهر قمر و قرص قمر را به کار برده و آورده است:

زیر سپهر قمر سر بر نگیرد گلی کان دید روی امان یا داد بوی وفا  
(بیلقانی ۱۰/۱۳۵۸)

و:

قرص قمر به هر مهی چرخ دو نیمه زان کند

تا به سگان او دهد نیمه‌ی قرصه‌ی قمر

(بیلقانی ۱۱۸/۱۳۵۸)

وی با اوصاف بدر آیین (ص ۱۴۵) بدرالحسان (ص ۳۴۷) بدرالدجی (ص ۳۵۳) و بدر سماک نیزه (ص ۱۷۳) از بدر (ماه تمام و ماه شب چهارده) یاد کرده و با ترکیبات ماه چهارده شبه (ص ۱۷۷) ماه سی شبه (ص ۱۷۷) ماه نو (ص ۱۳۸) مشعله دار= ماه (ص ۱۷) هلال= ماه نو (ص ۶۶) ماه را توصیف نموده است.

**منازل قمر:** قدما عقیده داشتند که قمر دارای بیست و هشت منزل است، که هر روز یکی از آنها را می پیماید و آن را برج قمر می نامیدند. مجیر بیلقانی از بین بیست و هشت منزل قمر تنها به ذکر پرن، پروین و ثریا بسنده نموده است:

به چشم عقل و مه و مهر و چرخ و پروین کیست؟

دونان و خوشه‌ی انگور و خوانچه‌ی مینا

(بیلقانی ۳/۱۳۵۸)

پروین، شش یا هفت ستاره که یک جا واقع اند و آن منزل قمر است در برج ثور.  
منبر حمل صفت شد و او آفتاب جمع پروین و آن دو دوحه‌ی عالی دو پیکرش

(بیلقانی ۱۳۰/۱۳۵۸)

ثریا، نام تازی پروین است، که مجیر از آن با عنوان شاخ ثریا یاد کرده است:

آن طراوت که ز سنبل چمن بستان راست صد یکی یک شمر از شاخ ثریای تو نیست

(بیلقانی ۶۲/۱۳۵۸)

نسرین، تنبیه‌ی نسر است، یعنی نسر طایر و نسر واقع، که شاعر با ترکیب نسرین

فلک آورده است:

باز اقبال که نسرین فلک می گویند ای همایی که به جز فرق فلک جای تو نیست

(بیلقانی ۶۳/۱۳۵۸)

نسر طایر، کرکس پرنده‌ی فلک باشد:

نسر طایر را چو باز چتر سلطان جهان در گریز طارم پیروزه میمون کرده اند

(بیلقانی ۶۵/۱۳۵۸)

نسر آسمان، نسر طائر و نسر واقع باشد، نام دیگر نسر واقع در زبان عرب «هقعه»

است از منازل قمر.

از نسر آسمان بجز از بال نشکنم اکنون که من به کین فلک پر گشاده‌ام

(بیلقانی ۳۸۰/۱۳۵۸)

**۲. عطارد (تیر):** ستاره‌ی معروف که بر فلک دوم تابد. (التفهیم، ص ۱۵۸) مجیر آن را

صاحب فطنت دیده است:

مشتری هر سحر از منبر شش پایه‌ی خویش در ثنای تو زحل فهم و عطارد فطن است

(بیلقانی ۳۱/۱۳۵۸)

آن را دبیر فلک نیز می گویند:

ملک غلو عطارد علوم مهر عطا سماک رمح اسد حمله ی هلال علم  
(بیلقانی ۱۳۴/۱۳۵۸)

کلک عطاردونویسندگی اش مورد رشک و حسادت است:

ز رشک رقم‌های کلک عطارد قلم خرد بشکسته، دفتر نهاده  
(بیلقانی ۱۷۸/۱۳۵۸)

عطارد یا تیر به فضل و ذکاوت بلند مرتبه و خرده دان می باشد:

به کلک خواجه‌ی بزرگ سرای که هست بلند مرتبه و خرده دان به فضل و ذکا  
(بیلقانی ۱۶/۱۳۵۸)

مجیر به حمله ی تیر فلک اشاره دارد:

زوبین آه بر سپر شب چنان زدم کز باد حمله تیر فلک در کمان شکست  
(بیلقانی ۲۵۹/۱۳۵۸)

۳. زهره (ناهید): دومین ستاره ی منظومه ی شمسی. قدما مکان او را در سومین  
فلک می دانستند. ستاره ای بوده است سعد و آن را سعد اصغر می دانستند. زهره،  
ستاره ی اهل طرب و خنیاگران بوده است:

پیش شرمش زهره بربط در اثیر انداخته بینوایان فلک را کرده محروم از نوا  
(بیلقانی ۷/۱۳۵۸)

خورشید با دف زرش همساز زهره ی نواخوان شده است:

خورشید با دف زر همساز زهره شده آن بر فگنده خروش وین در گرفته نوا  
(بیلقانی ۱۲/۱۳۵۸)

قول و غزل زهره با پرده تیز آهنگ صبح مورد عنایت مجیر است:

صبح چون پرده کرد تیز آهنگ این غزل زهره در زمان برداشت  
(بیلقانی ۴۴/۱۳۵۸)

ور صوت این غزل نه روان بخش عزتست صورت روان زهره چو عشر عشیر باد  
(بیلقانی ۴۹/۱۳۵۸)

رقص ستاره ی زهره که همچون ذره سراپا در حرکت است مورد توصیف است:



زهره همچون ذره سر تا پای در رقص است از آنک

کم زنان آسمانش باده افزون کرده اند

(بیلقانی ۶۴/۱۳۵۸)

سر زلف و گوشه ی چادر زهره به دست عشاق است تا به محفل انس برند :

زهره را تا به سوی مجلس عشاق کشند گه سر زلف و گهی گوشه ی چادر گیرند

(بیلقانی ۷۳/۱۳۵۸)

درخشندگی ستاره ی زهره نسبت به سایر ستارگان مورد توجه شاعر است:

به تفّ تیغ همه گرده ی گردون سوزند به خم خام همه زهره ی ازهر گیرند

(بیلقانی ۷۶/۱۳۵۸)

زخمه و بربط شبانگاهی ستاره ی ناهید در محفل عاشقان معروف است:

مه مزده دهد به عمر جاوید امشب بربط بنهد ز دست ناهید امشب

(بیلقانی ۳۸۵/۱۳۵۸)

ساز زهره به عدل پادشاه انوشیروان صفت بشارت می دهد:

آسمان بر جفت ساز زهره این ره می زند «کابشروا بالعدل» کان نوشین روان آمد پدید

(بیلقانی ۹۵/۱۳۵۸)

۴. آفتاب، خورشید: نخستین کره ی آسمانی است که در ابتدای طلوع تملدن بشری

توجه ساکنان زمینی را به خود جلب کرده است، در شعر فارسی مظهر قدرت و عظمت

و زیبایی و درخشندگی و بلندی و قهر و سود بخشی و سرعت است. شاعر با عنوان

«فلک آفتاب» از آن یاد کرده است:

سقف شد از آه من چون فلک آفتاب بزم شد از اشک شمع همچو ره کهکشان

(بیلقانی ۱۶۹/۱۳۵۸)

بیشتر شاعران خورشید را در آسمان چهارم می دانند:

تخت خورشید اگر نه تیغ زند بر سر چارم آسمان ننهند

(بیلقانی ۳۰۸/۱۳۵۸)

آفتاب محض، تجلیات حق تعالی باشد:

آفتاب محض گشت این سایه و نادرتر آنک

آفتاب از سایه بی نیرنگ و افسون کرده‌اند

(بیلقانی ۶۵/۱۳۵۸)

آفتاب مدار، خورشید مدار معنی شده است :

به خرم و عزم رکاب و عنان فرخ تو که روزگار مسیرند و آفتاب مدار

(بیلقانی ۱۰۱/۱۳۵۸)

قوس قزح: غالباً هنگام باران، نزدیک به افق و در نتیجه ی تجزیه ی نور خورشید و انکسار آن نورها در غلظت های مختلف جوی در آسمان بوجود می آید. (مصفاً ۶۰۸، ۱۳۸۱):

چو تازد رخس نگزیند بجز صحن فلک میدان

چو بازد گوی نپسندد بجز قوس و قزح چوگان

(بیلقانی ۱۴۵/۱۳۵۸)

شمس در حمل: خورشید در ماه فروردین در برج حمل است و شرف آفتاب در این برج است. (سجادی ۱۳۷۴، ص ۳۶۸)

و اوقدِ الشَّمعِ من خَدَيْكَ حِينَ بَدَا كَالْبَدْرِ فِي الثَّوْرِ أَوْ كَالشَّمْسِ فِي الْحَمَلِ

(بیلقانی ۳۵۳/۱۳۵۸)

مجیر الدین بیلقانی با عناوین آفتاب آتش پاش (ص ۳۱۳) سلطان یکسواره (ص ۱۶) شمع فلک (ص ۱۶۹) شمع مشرق (ص ۲۱۳) عروس آسمان (ص ۶۷) عروس سپیده (ص ۱۶۵) محمود صبح (ص ۴) عین الشمس (ص ۳۴۳) قرص خورشید (ص ۳۶۳) مشعله ی روز (ص ۳۱۴) مشعله ی هفت فلک (ص ۷۳) از خورشید یاد کرده است.

سُها، از ستارگان بنات النعش کبری یا دب اکبر و در دم او واقع شده است. (مصفاً

۴۱۴، ص ۱۳۸۱) مجیر بخت خود را تنگ بار تر از سها می بیند:

که چون گردون فراخ می دانست به بخت من ز چه شد تنگ بارت ز سها  
(بیلقانی ۱۶/۱۳۵۸)

شاعر، سها را از شدت خردی با عظمت خورشید مقایسه کرده اند:  
با همت تو چشمه‌ی خورشید سها شد پیش کف تو عرصه‌ی قلمر شمر آمد  
(بیلقانی ۵۷/۱۳۵۸)

عقده‌ی ذنب: جوزهر ذنب، در نجوم پهلوی جوزهر یا گوزهر، نام ستاره‌ی دنباله‌دار است که به دور خورشید می‌گردد و آن را جوزهر ماه هم گفته‌اند. (مصفا ۱۳۸۱، ص ۱۷۲) شاعر ممدوح خود را سپهر آستانی می‌بیند که با دست فکر عقده‌ی ذنب را حل می‌کند:

زهی سپهر جنابی که عکس خاطر تو به دست فکر کند عقده‌ی ذنب را حل  
(بیلقانی ۳۱۶/۱۳۵۸)

۵. مریخ (بهرام): به عقیده‌ی قدما، ستاره‌ی فلک پنجم است و آن را جلاد فلک نیز گویند. مجیر بیلقانی، جلاد کشور پنجم گفته و مریخ یا بهرام را اراده کرده است:  
به دست و پنجه‌ی جلاد کشور پنجم که با سیاه دلی اشقریست سرخ لقا  
(بیلقانی ۱۶/۱۳۵۸)

مریخ یا بهرام، ستاره‌ای منحوس است:  
تو شمس و خانه‌ی گردون رواق توست اسد  
مرا درو که چو بهرام نحسم آرام است  
(بیلقانی ۲۹۰/۱۳۵۸)

این ستاره بر جنگ و خصومت و خونریزی دلالت دارد:  
حسام تو را دیده بهرام در کف گرفته دف از بیم و خنجر نهاده  
(بیلقانی ۱۷۸/۱۳۵۸)

بهرام، نام ایرانی ستاره‌ی مریخ است:  
مریخ گر تنوره‌ی خصم تو بشکند جرم حمل نصیب تنور اثر باد  
(بیلقانی ۴۹/۱۳۵۸)

گاه بهرام را بربط زن و نوازنده می گویند:

مرد از نهییش زن شود بهرام بربط زن شود

تیغ عدو سوزن شود چون سوی جولان خواندش

(بیلقانی ۱۲۴/۱۳۵۸)

گاه نیز به جلوه گری و روشنایی معروف است:

خورشید نجم زیور و بهرام نور ریز      برجیس عمر مایه و کیوان قدر دان

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

شاعر او را بهرام چرخ قدرت (ص ۱۷۳) بهرام دادگر (ص ۱۷۳) بهرام فتح

بخشش (ص ۱۷۳) بهرام کامران (ص ۱۷۳) و بهرام مهر پیشه (ص ۱۷۳) نیز گفته است.

۶. مشتری (برجیس): منجمین آن را سعد اکبر می دانند، طالع آن دلالت بر انواع

سعادت ها دارد.

خورشید ملک پرور و بهرام کامران      برجیس سعد گستر و کیوان حکمران

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

مشتری به قاضی القضاات صدر ششم هم موصوف شده است:

به فر دولت قاضی القضاات صدر ششم      که بر سعادت او هفت گشورند گواه

(بیلقانی ۱۶/۱۳۵۸)

نام فارسی مشتری برجیس است:

برجیس گر وفای تو را حق گذار نیست      در چشم دهر حکم زوالش حقیر باد

(بیلقانی ۴۹/۱۳۵۸)

مشتری به داشتن فهم و زیرکی معروف است:

مشتری هر سحر از منبر شش پایه ی خویش      در ثنای تو زحل فهم و عطارد فطن است

(بیلقانی ۳۱/۱۳۵۸)

این ستاره در زیبایی ضرب المثل است:

کوه رکاب بحر دل صاعقه تیغ ابر کف      سرور مشتری لقا، خسرو آسمان سیر

(بیلقانی ۱۱۷/۱۳۵۸)

مشتری، در اوج و رفعت جای دارد و نماد طالع سحر است:

ذاتش ز رفعت در جهان با مشتری دارد قران

سلطان گردون هر زمان صاحبقران زان خواندش

(بیلقانی ۱۲۴/۱۳۵۸)

شاعر به مصحف مشتری اشاره دارد:

درفگند به شیبه ای چون دم صور اولش

مصحف مشتری زبر زخمه ی زهره از بنان

(بیلقانی ۱۵۸/۱۳۵۸)

دادگری و داد پروری از صفات بارز اوست:

تو مشتری صفتی وین دو سال در تقویم نمی رسند به هم جرم مشتری و زحل

(بیلقانی ۳۱۶/۱۳۵۸)

برجیس در بزم سازی نیز شهره است:

کیوان رزم پیشه و برجیس بزم ساز بهرام کینه گستر و خورشید صف ستان

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

برجیس در جیش داری و لشکر آرایبی ضرب المثل است:

کیوان روز منظر و برجیس جیش دار بهرام چرخ قدرت و خورشید خوش عنان

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

۷. **زحل (کیوان):** ستاره‌ای است در آسمان هفتم و حارس هفتم فلک باشد:

به ذهن حارس هفتم که پرده ی اوست درین حدیقه که هر شب ز نو شود برنا

(بیلقانی ۱۶/۱۳۵۸)

از دوری و بلندی که نسبت به زمین دارد زحل نام گرفته ومظهر فهم و شعور

است:

مشتری هر سحر از منبر شش پایه ی خویش

در ثنای تو زحل فهم و عطارد فطن است

(بیلقانی ۳۱/۱۳۵۸)

نماد رزم پیشگی به حساب می آید:

کیوان رزم پیشه و برجیس بزم ساز

بهرام کینه گستر و خورشید صف ستان

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

در نجوم نحس اکبر و دلالت او بر شقاوت است:

نهاد مهر تو در دل سعادت فلکی گرفت کین تو در سینه نحس کیوانی

(بیلقانی ۲۰۱/۱۳۵۸)

شاعر این ستاره را با اوصاف زیر هم توصیف نموده است: کیوان آب صورت

(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸) کیوان جود گستر (همان) کیوان حکمران (همان) کیوان دادخواه (همان)

کیوان روز منظر (همان) زحل کینه (همان)

۸. ثوابت: جمع ثابت، در مقابل سیار و سیارات است:

وز خجالت رای تو ثوابت همچون مه نو نقاب بسته

(بیلقانی ۳۲۵/۱۳۵۸)

ثابتات: جمع مونث سالم از ثابتۀ، در برابر سیارات و سیاره قرار دارد:

ای شهنشاهی که از شش حرف نامت ثابتات

حرز هفت اندام این پیروزه طاحون کرده‌اند

(بیلقانی ۶۵/۱۳۵۸)

برج های اواسط چهار فصل، یعنی ثور و اسد و عقرب و دلو را ثابت گویند.

(مصفاً ۱۳۸۱، ص ۱۴۹) ر.ک به: بیلقانی ۱۳۵۸، صص ۴۶ و ۱۲۴ و بیلقانی ۱۳۵۸، صص ۱۳۴

و ۲۹۰ و بیلقانی ۱۳۵۸، صص ۳۰، ۴۲، ۶۶ و ۱۸۱.

و چهار برج در ابتدای چهار فصل یعنی، حمل، سرطان، میزان و جدی را منقلب

گویند. (مصفاً ۱۳۸۱، ص ۱۴۹) ر.ک به: بیلقانی ۱۳۵۸، صص ۳۵، ۴۹، ۱۳۰ و بیلقانی

۱۳۵۸، صص ۱۶۱، ۲۸۷ و بیلقانی ۱۳۵۸، ص ۱۸۱. و چهار برج اواخر فصل یعنی جوزا،

سنبله، قوس و حوت را دو جسدین گفته اند. (مصفاً ۱۳۸۱، ص ۱۴۹) ر.ک به:

بیلقانی ۱۳۵۸، صص ۳، ۷، ۱۷، ۲۳، ۴۶، ۶۱، ۶۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۳۸، ۳۰۱.

وکرسی، در لغت به معنی تخت کوچک و فلک هشتم آمده است. (غیاث)  
انجم هشتم تویی از فخر و فر پنجم ارکان تویی از کار و بار  
(بیلقانی ۱۰۸/۱۳۵۸)

از آن به عنوان فلک هشتم هم یاد شده است:

رایض توسن زمان، سایس فتنه‌ی زمین

مالک هشتمین فلک صاحب هفتمین قران

(بیلقانی ۱۵۶/۱۳۵۸)

۹. چرخ نهم: قدما فوق فلک هشتم هم فلکی تصور می کردند، که آن را چرخ نهم

می نامیدند:

بودی ز شرف رسیده بر چرخ نهم بر تو نرسید دست بر پای تو زد

(بیلقانی ۲۹۶/۱۳۵۸)

نام‌های دیگر چرخ نهم، فلک المستقیم، فلک المحيط و عرش است، شاعر عرصه

ی هنر ممدوح را وسیع تر از فلک المستقیم می بیند:

با فراخای عرصه‌ی هنرت فلک المستقیم تنگ آید

(بیلقانی ۳۰۹/۱۳۵۸)

عرش، آسمانی که بالای همه‌ی آسمان‌ها باشد. در برابر فلک ثوابت است که

کرسی نام دارد، مجیر ضمن ایجاد جناس قلب بین عرش و شرع، عرش را مقلوب

شرع مصطفی توصیف کرده است:

جان بده در پای شرع و پایه‌ی عرش آن تست

چیست عرش ای ساده! جز مقلوب شرع مصطفی

(بیلقانی ۶/۱۳۵۸)

شاعر در عرش طواف توأم با استجابت اهل شرع را رصد کرده است:

فارغم ز آمین چو می‌دانم که طوافان عرش

استجابت با دعای بنده مقرون کرده‌اند

(بیلقانی ۶۷/۱۳۵۸)

مجیر، از کلمه ی عرش ترکیب‌هایی نادرچون عرش=در اوج(ص ۱۱۹) عرش جناب(ص ۱۵) عرش مجید(ص ۲۱) عرش نشین(صص ۱۱ و ۱۰۰) را ساخته و پرداخته است.

**برج های دوازده گانه:** برج، یکی از دوازده بخش فلک است، منجمین منطقه البروج را به دوازده تقسیم کرده‌اند و هر سه برج را به یکی از عناصر اربعه نسبت داده‌اند. (گوهرین ۸۶/۲/۱۳۶۲)

بارک الله ملأ بدر انت فی برج نعیم      هل نعیم الورد لکن لیس خبر کالعیان

(بیلقانی ۳۵۵/۱۳۵۸)

در قرآن کریم، حجرات/۱۶، فرقان/۶۱ و بروج/۱۰ نیز از کلمه ی برج یاد شده است. شاعر در شواهد زیر به برخی از برج های دوازده گانه به ترتیب اشاره دارد:

**الف- برج آتش:** به سه دسته از برج های دوازده گانه اطلاق می شود که دارای مزاجی گرم و خشک‌اند و آن سه حمل و اسد و قوس‌اند. (غیاث، ص ۶۶)

مریخ گر تنوره ی خصم تو بشکند      جرم حمل نصیب تنور اثیر باد

(بیلقانی ۴۹/۱۳۵۸)

حمل، نام برج اول از افلاک است. (منتخب) آن برج به صورت میش نر است صاحب دو شاخ، سر او به طرف مغرب و دم او به طرف مشرق و پشت به شمال و پا به جنوب به سوی پشت خود متوجه است. (غیاث)

چون تو بریکران خود جولان نمایی در مصاف

در حمل خورشید پنداری خرامان آمدست

(بیلقانی ۳۵/۱۳۵۸)

روزی که آفتاب در این برج داخل شود همان روز نوروز است :



مبارک باد و میمون بر تو نوروز  
که دین را پشت و دولت را پناهی  
(بیلقانی ۳۵۷/۱۳۵۸)

شاعر از فرا رسیدن نوروز جلالی خبر داده است:  
نوروز جلالی اندر آمد  
ای عدل تو شاخ شر شکسته  
(بیلقانی ۳۲۷/۱۳۵۸)

صفر، نشانه ی برج حمل و نشانه ی روز شنبه است. مجیر نیز به رفتن خورشید از  
برج ماهی (حوت) به برج حمل اشاره دارد:  
رفت ز ماهی برون چشمه ی آتش فشان  
شمع فلک را ز صفر سفره نهاد آسمان  
(بیلقانی ۱۷۰/۱۳۵۸)

شاعر صفر را در معنی خالی بودن و تهی شدن خود از غیر معنی کرده می گوید:  
وگر خشم هم از اعداد بندگان شمرم  
که صفر در عدد هندویی هم از رقم است  
(بیلقانی ۲۹۱/۱۳۵۸)

محرم، ماه نخستین از ماههای قمری نیز از دید شاعر پنهان نمانده است:  
همیشه رسم قربان بودی اندر عشر ذی الحجّه  
تو در عشر محرم کرده ای بدخواه را قربان  
(بیلقانی ۱۶۲/۱۳۵۸)

برج شمال، اسد یا شیر، صورت شمالی منطقه البروج باشد، مجیر به رفتن خورشید  
در این برج اشاره دارد:

شب ز چه کاهد چو شمع هر چه شب آمد از آنک  
رفت به برج شمال خسرو سیارگان  
(بیلقانی ۱۷۰/۱۳۵۸)

اسد، خداوند سواران و ضرابان و صیادان است:  
ملک غلو عطارد علوم مهر عطا  
سماک رمح اسد حمله ی هلاک علم  
(بیلقانی ۱۳۴/۱۳۵۸)

شاعر جایگاه اسد را در اوج افلاک می بیند:

چو زو بلند شدم مشتریم نام مکن  
از آن سبب که اسد بجای اوج بهرام است  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۲۹۰)

قوس، نام برج نهم از بروج دوازده گانه، که ستاره هایش به شکل مرد تیرانداز فرض شده است. (نظام) برج آذر:

دست فلک زان نهاد آینه بر طاق قوس  
کز قان دید پر، چشم عروس خزان  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۶۵)

ب- برج آبی: به برج هایی اطلاق می شد که دارای مزاجی سرد و تراند و از برج های دوازده گانه سرطان و عقرب و حوت دارای این خاصیتند. (التفهیم، ص ۳۱۷) حوت، ماهی دوازدهمین برج از بروج فلکی که به صورت دو ماهی توهم کنند، دنبال هر دو به هم پیوسته و کواکب آن سی و چهار است. (سجادی ۱۳۷۴/۱/۳۷۱)

باز خر خون مجیر از دلو و حوت چرخ از آنک

یوسف بخت ورا در چاه مسجون کرده‌اند  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۶۶)

شاعر به خارج شدن خورشید از برج حوت و وارد شدن آن در برج حمل اشاره دارد، که فصل زمستان پایان می یابد و بهار آغاز می گردد:

رفت ز ماهی برون چشمه ی آتش فشان

شمع فلک را ز صفر سفره نهاد آسمان  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۷۰)

ذی الحجّه، دوازدهمین ماه از سال قمری نیز در رسم قربانی مورد توجه شاعر است:

همیشه رسم قربان بودی اندر عشر ذی الحجّه

تو در عشر محرم کرده ای بدخواه را قربان  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۶۲)

خوشه، برج سنبله، برج ششم از منطقه البروج است:

من ار ز گاو شدم پایمال هم نه شگفت  
که برج طالع من خوشه بود در مبداء  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۴)

سماک، نام ستاره‌ای است که به صورت دو سماک: سماک اعزل (بی سلاح) و سماک رامح (نیزه دار) نام دارند:

مهر سپهر خنجر و ماه شهاب رمح بدر سماک نیزه و تیر زحل سنان  
(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

رمح سماک، نیزه ی سماک باشد، چون سماک به صورت زنی نیزه به دست رؤیت شده است:

تو سر ز حلقه بکش پیش از آنکه رمح سماک

درون حلقه کند حلق هستی تو فگار

(بیلقانی ۱۰۵/۱۳۵۸)

سماک رامح گردون ، سماک نیزه دار باشد:

سماک رامح گردون کشیدنیزه چو دید که حلقه‌ای است جهان زیر گنبد دوار

(بیلقانی ۱۰۵/۱۳۵۸)

**ج- برج خاکی:** دارای مزاجی سرد و خشک اند و از میان دوازده برج، ثور و سنبله و جدی دارای این خاصیتند. ثور، نیم گاوی تخیل شده که روی سوی مشرق و پشت به مغرب دارد و چهل و یک ستاره بر آن رصد کرده اند. (لغت نامه) :

خورشید رخ پنهان کند، جایی که او احسان کند

ثور و حمل بریان کند گر چرخ مهمان خواندش

(بیلقانی ۱۲۴/۱۳۵۸)

نام دیگر برج ثور، گاو گردون باشد:

گاو گردون را به پرواز از ازل تا این زمان از پی قربان شاه عدل پرور بسته اند

(بیلقانی ۶۹/۱۳۵۸)

شاعر در عالم خیال گاو گردون را قربانی ممدوح کامران خود می خواهد :

گاو گردون را بکن قربان که بر روی فلک از پی قربان شاه کامران آمد پدید

(بیلقانی ۹۷/۱۳۵۸)

نیسان، ماه هفتم از ماه‌های رومیان (برهان) ماه دوم بهار است مطابق اردیبهشت فارسی و ثور عرب و تقریباً مطابق با آوریل فرانسوی و آن سی روز است :  
الا تا از زمین لاله بروید در مه نیسان      الا تا از هوا ژاله بیارد در مه بهمن  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۴۶)

جدی، بزغاله ی نر، صورتی از صور فلکی که برج دهم است :

یعنی که خور رفت از علو در جدی چون دف دو رو

تا جدی را نای گلو شد ز آتش خور سوخته

(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۸۱)

**د- برج بادی:** به سه دسته از برج های دوازده گانه اطلاق می شود که دارای مزاجی سرد اند و آن سه جوزا و میزان و دلو است. جوزا، صورت توامان، همچون دو کودک بر پای ایستاده، هر یک دست بر دیگر پیچیده دارد تا بازوی او بر گردن دیگر نهاده شده. (التفهیم، ص ۹۰) شاعر جوزا را مطیع فرمان ممدوح خود می بیند :

کله ستان ملوک عجم که از مشرق      به چاکریش کمر بسته می رود جوزا

(بیلقانی ۱۳۵۸/۳)

نام دیگر جوزا، دو پیکر باشد:

منبر حمل صفت شد و او آفتاب جمع      پروین و آن دو دوحه ی عالی دو پیکرش

(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۳۰)

کهکشان، از جمله شدن (اجتماع) بسیار ستارگان است از جنس ستارگان ابری و این جمله بر دایره ای بزرگ است، که بر دو برج جوزا و قوس همی گذرد... (التفهیم/۲۲۵)  
سپر ماه را به نوک سنان      جو جو از راه کهکشان برداشت

(بیلقانی ۱۳۵۸/۴۶)

دلو، یازدهمین برج از بروج دوازده گانه ی فلک و آن ماه دوم زمستان است.

تا بدو آب سعادت دهد از چشمه ی خضر      دلو خورشید گهر چنبر زرین رسن است

(بیلقانی ۱۳۵۸/۳۰)

مجیر کلمه ی دلو را با یوسف آورده و خورشید را به یوسف مانند ساخته، که از دلو بیرون آمده و به بهار می رسد و وارد حوت و برج حمل می شود:  
باز خر خون مجیر از دلو و حوت چرخ از آنک

یوسف بخت ورا در چاه مسجون کرده‌اند

(بیلقانی ۶۶/۱۳۵۸)

و:

همّت یوسف لقاش هست بر تبت چنانک وقت نظر پیش او دلو فلک در چه است  
(بیلقانی ۴۲/۱۳۵۸)

برج دلو، برابر بهمن و فصل رویش زراعت و میوه است:

الا تا از زمین لاله بروید در مه نیسان الا تا از هوا ژاله ببارد در مه بهمن

(بیلقانی ۱۴۶/۱۳۵۸)

میزان، برج هفتم از بروج شمسی و برابر با مهر ماه است :

به سال پانصد و هفتاد و هشتم روز عاشورا سحر گه روز آدینه قمر در ثالث میزان

(بیلقانی ۱۶۱/۱۳۵۸)

ترازوی فلک، نام دیگر برج میزان باشد:

بگسلد کفّه و شاهین ترازوی فلک گر بسنجد بدان کفّه و شاهین هنرت

(بیلقانی ۲۸۷/۱۳۵۸)

### ستارگان

اجرام سماوی هستند که از نظر ماهیت شبیه خورشیدند، بسیار و جرم آنها زیاد است و انرژی خود را از واکنش های گرمایی هسته‌ای تامین می کنند، نزدیک ترین آنها به خورشید چهار سال نوری از آن فاصله دارد، باقی ستارگان ثابت هر یک عضوی از کهکشان ها هستند و حتی برخی از آنها عضوی از یک دستگاه ستاره‌ی مزدوج می‌باشد. (مصفاً ۱۳۸۱، ص ۳۷۲).

مجیر بیلقانی با عناوین کوکب (ص ۳۰۳) نجم (ص ۳۵۶) و شاقان افلاک (ص ۱۷۸)

نیر=نورد دهنده (ص ۸۶) از ستارگان یاد کرده است

سیاره: اجرام سماوی که در مداری بیضی شکل به دور خورشید می گردند.  
(مصفا ۱۳۸۱، ص ۴۲۴)

دلیرانی که از گردون به نوک رمح سیاره ربودند چو گنجشکان به منقار از زمین ارزن  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۴۵)

سیارگان: جمع سیاره، کواکب سیاره، مقابل ثوابت باشند:

به دولت تو که سیارگان هفت سپهر برو سعادت و تایید کرده اند ایشار  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۰۱)

برخی از ستارگان که مجیر در دیوان شعر خود از آنها یاد کرده به شرح زیر است:  
بنات النعش که هفت اورنگ باشد:

مجره، نامه‌ی حکمیست با بنات النعش به نیکی سخنش هر دو کرده اند اقرار  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۰۶)

نعش، در اصطلاح نجوم، بنات نعش است:

قطب چون شمع صبح تیره و ثابت قدم از پی پروانگی نعش به گردش دوان  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۶۹)

رمح، کوی که بر ساق چپ صورت عواست :

پرچم شب شاید ار بر رمح ثاقب بسته‌اند طاسک پرچم ز طاس آسمان چون کرده‌اند  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۶۴)

سهیل، ستاره‌ای است که در طلوع آن فواکه رسیده شوند و گرما به آخر رسد.

(منتهی الارب)

چون در خورد به عقل؟ که گویم گه صفت تُرک سهیل جهت و سرو و سمنبرش  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۳۱)

و:

و سُهَيْلٌ بَدَا مِنَ الْيَمَنِ وَ غَرَبَ الشَّمْسُ وَ الْهُوَى سَكْنَى  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۳۵۴)

سهیل تازیان بدین علت گفته اند که مطلع سهیل کشور یمن به نظر می آمده است.  
با سهیل تازیانت توسنان حادثات بر شب آخورهای گیتی سخت لاغر بسته اند  
(بیلقانی ۷۰/۱۳۵۸)

نجم الیمانی، به این علت می گفتند که : در مناطق معینی، مطلع سهیل کشور یمن به  
نظر می آمده است :

طلع النجم الیمانی فارقها فی الاوانی نوش بادت در جوانی جام آب زندگانی  
(بیلقانی ۳۵۵/۱۳۵۸)

نام شعری هم بر شعرای شامی و هم بر شعرای یمانی اطلاق می شود، لیکن چون  
شعرای یمانی درخشنده تر و در نتیجه معروف تر است مراد مجیر از شعری، شعرای  
یمانی است :

ولیکن نخواهم که در این شعر کژمژ بدان حضرت شعری آسا فرستم  
(بیلقانی ۳۱۷/۱۳۵۸)

شهاب، شعله ی آتش که زبانه کشد و یا هر درخندگی که از آتش باشد و شهب و  
اشهب جمع آن است:

ز بهر خدمت درگاه شرع اوست که هست

شهاب و شب به صفت حربه ای به دست کیا  
(بیلقانی ۱۷/۱۳۵۸)

فرقدان، دو برادران و آن دو ستاره ی پیشین از هفتو رنگ است :

سیف دین قطب جهان فخر سعادت که سعود

فرقدان بر قدش از بام قدم ریخته اند  
(بیلقانی ۲۸۷۵۸/۱۳۵۸)

### ابزار نجومی

اصططلاب؛ کلمه ای است یونانی، ترکیبی است از astren = ستاره و  
lambanein = گرفتن و روی هم رفته به معنی تقدیر ستارگان است. (برهان، ص ۱۲۸) آلتی

است که بیشتر از برنج سازند و بدان ارتفاع آفتاب و ستارگان گیرند. (التفهیم، ص ۲۸۵) مجیر آن را استعاره از جام جهان نما می داند:  
دل تو پر ز حساب است چون دل پنگان جهان نمای از آن نیست همچو اصطربلاب  
(بیلقانی ۲۶/۱۳۵۸)

این آلت دارای اجزا و صورت‌ها و خطوطی با عناوین خاص است:

نشستی ظلم در عالم چو اصطربلاب تو بر تو

اگر تیغت نبودی زیر این گردون پنگانی

(بیلقانی ۱۹۷/۱۳۵۸)

عنکبوت اصطربلاب، نام شبکه‌ای است در اصطربلاب که بروج و عظام از کواکب ثابته بر آن نگاشته است. (لغت نامه) مجیر از انواع اصطربلاب به نوع عنکبوتی آن اشاره دارد:  
شود دریده‌تر از عنکبوت اصطربلاب ز نوک نیزه‌ی قبای سپهر پنگانی

(بیلقانی ۲۰۰/۱۳۵۸)

طلسم، دستگاهی به علم الحیل کرده، آنچه خیال‌های موهوم به شکل عجیب در نظر می آرند و نیز شکل و صورتی عجیب که بر سردفاین و خزاین تعبیه کنند.  
(سجادی ۱۰۲۵/۱۳۷۴):

آنجانیم که چرخ طلسمش چگونه ساخت زین دل شکسته ام که دگر بار چون شکست

(بیلقانی ۳۷۸/۱۳۵۸)

شاعر از اصطلاح نجومی یاد شده ترکیب های طلسم بند (صص ۵۳، ۱۰۶) طلسم هفت گردون (ص ۳۲۷) طلسم آدمی (ص ۷۰) طلسم اسکندر (ص ۱۴۰) طلسم شکستن (ص ۱۴۰) طلسم هجر (ص ۷۹) رانیز ساخته و پرداخته است:

**تأثیر اختران:** تأثیر اختران در سرنوشت انسان‌ها در آثار بیشتر شاعران مورد عنایت است:

نداد شبه تو تأثیر اختر و ارکان نژاد مثل تو از نسل آدم و حوا

(بیلقانی ۲۹۶/۱۳۵۸)

تأثیر سعد بیش از تأثیر نحس خوشایند بوده است:



شد ز یک تاثیر سعدش زیر این هفت آینه      بهر پنج ارکان شرعش چار مفتی مقتدا  
(بیلقانی ۸/۱۳۵۸)

از نظر مجیرنیک اختری شکوه و جلال انسان‌ها را به ارمغان داشته است:

شمع جلال ترا باد به نیک اختری      پرتوش از باختر تافسته تا فیروان  
(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

سعد سماوی همراه لطف یزدانی همواره مورد توجه شاعر است:

عنان مرکب شه بینی اندر آن ساعت      گرفته سعد سماوی و لطف یزدانی  
(بیلقانی ۲۰۰/۱۳۵۸)

سعد گردون، برای انسان‌ها بقا و نصرت حق تعالی را در پی داشته است:

سعد گردون به بقای ابد و نصرت حق      فال اقبال به نام تو زد فتر گیرند  
(بیلقانی ۷۷/۱۳۵۸)

شاعر کلمه ی قران را در تایید کلام ابوریحان آورده که فرمود: اجتماع دو ستاره  
است در یک برج و بیشتر به اجتماع زحل و مشتری اطلاق می شود:

بی ذات او به چشم که بیند خیال لطف؟      با مشتری امیر که دارد قران خاک؟  
تو مشتری صفتی وین دو سال در تقویم      نمی‌رسند به هم جرم مشتری و زحل  
(بیلقانی ۳۷۹/۱۳۵۸)

او پادشاه صاحب قران را، پادشاهی سعادت‌مند می داند:

ملک را با ظلم چون باشد قران کاندر جهان      چون تو شاه مقبل صاحب قران آمد پدید  
(بیلقانی ۹۶/۱۳۵۸)

آنکه ولادت او زحل و مشتری را قران بوده باشد، صاحب القران است:

ذاتش ز رفعت در جهان با مشتری دارد قران

سلطان گردون هر زمان صاحبقران زان خواندش

(بیلقانی ۱۲۴/۱۳۵۸)

مجیر، مفتی صاحبقران را، صاحب شریعت سعادت‌مند توجیه نموده و آورده است:

غالیه‌ی دل تویی زان رخ چون آینه      قافله سالار شرع مفتی صاحبقران  
(بیلقانی ۱۶۷/۱۳۵۸)

وی قران سعد را قران مشتری با کوکبی دیگر می داند:

مرا سعود فلک ره نموده اند به تو که باد طالع تو حاصل قران سعود  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۸۶)

او قران کردن را در معنی قرین شدن و قرار گرفتن دو ستاره در یک برج و خود را  
نزدیک و مانند دیگر دانستن تحلیل کرده است:

با من قران کند که عطارد ز رشک من بگرفت دفتین و فرو شست دفترش  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۲۷)

شاعر هفتم قران یا قران هفت گانی را نیز آورده که: گرد آمدن سبعة ی سیاره است  
در یک برج و آن یک قسم است و قران سبعة سیاره در برج حوت که گفته اند طوفان  
نوح از آن ناشی شده از این نوع است. (مصفاً ۱۳۸۱، ص ۵۹۰):

شش جهت ملک را کار یکی درده است کز پس هفتم قران ملک به دست شه است  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۴۲)

قدما تولد را با یکی از بروج دوازده گانه یا سیارات هفت گانه، که از مشرق طالع  
می شد، مطابقه می کردند و طالع او را آن برج می دانستند. (گوهرین ۱۳۶۲/۲۱۰)  
کرد سعدان فلک در طالع خویش قران لاجرم صاحب قران از فر سعدان آمدست  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۳۴)

طالع مسعود، رسوم مکارم و علو همّت در پی دارد:

مدام طالع مسعود کرده حاصل او همه رسوم مکارم همه علو همم  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۳۴)

طالع، برجی که از مشرق طالع شود، مقابل غارب. (لغت نامه) و اثر هر طالع از بروج  
دوازده گانه در نحوست و سعادت علی حده است. (غیاث):

أغربت كالعناء من مسرة اذ حُفَّ عَنِّي غارب الأيَّامِ  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۱۳۵)

و:

فنجمک طالع فی المجد جلداً و نحسک نازج و السَّعدُ دان  
(بیلقانی ۱۳۵۸/۳۵۶)

در اصطلاح اهل تنجیم بعضی از ستارگان سعدند و برخی نحس و طالع مردمان از این دو خارج نیست، فعل سعود، دادست و صلاح و سلامت و پاکیزگی و نیک خوئی و شادی و راحت و خوبی فضل‌ها. (التفهیم، ص ۳۵۷)

گیرم که از جهان بشد آخر نه باز رست؟ از سعد و نحس اختر و سود و زیان خاک (بیلقانی ۳۷۹/۱۳۵۸)

اگر کسی موقعی متولد شود که مشتری در طالع باشد، طالع مشتری و اگر در وقتی تولد یابد که زحل در طالع باشد، طالع او زحل است:

نهاد مهر تو در دل سعادت فلکی گرفت کین تو در سینه نحس کیوانی (بیلقانی ۲۰۱/۱۳۵۸)

و:

شاه! جمال طبلکی این زن وفاست کو نحس زحل دهد به وجود اورمزد را (بیلقانی ۲۸۵/۱۳۵۸)

سعادت فلک، مشتری و زهر باشند که عامل خوشبختی انسان در آسمان به شمار می‌آیند: غصه‌ی خصم از آن همچو فلک تو بر توست

که سعادت فلک را به در او سکن است (بیلقانی ۳۰/۱۳۵۸)

شاعر از سعدان فلک، به ترتیب مشتری و زهره را اراده کرده است: کرده سعدان فلک در طالع خویش قران لاجرم صاحب قران از فر سعدان آمدست (بیلقانی ۳۴/۱۳۵۸)

خاتم سنجر تو خواهی داشت می‌دانم از آنک با تو سعدان فلک هم عهد سنجر بسته‌اند (بیلقانی ۷۰/۱۳۵۸)

او از سعد اکبر در فلک، ستاره ی مشتری را در نظر داشته است: به ساغرت که ازو آب کوثرست خجل به مرکبت که برو سعد اکبرست سوار (بیلقانی ۱۰۱/۱۳۵۸)

مشتری (برجیس) سعد فلک است و طالع آن دلالت بر انواع سعادت دارد:  
خورشید ملک پرور و بهرام کامران | برجیس سعد گستر و کیوان حکمران  
(بیلقانی ۱۷۳/۱۳۵۸)

دلالت کیوان بر شقاوت و بدبختی است:

نهاد مهر تو در دل سعادت فلکی گرفت کین تو در سینه نحس کیوانی  
(بیلقانی ۲۰۱/۱۳۵۸)

مریخ (بهرام) ستاره ای منحوس است و منجمان آن را نحس اصغر (نحس کوچک)

گویند:

تو شمس و خانه ی گردون رواق توست اسد مرا درو که چو بهرام نحس آرام است  
(بیلقانی ۲۹۰/۱۳۵۸)

### نتیجه

در دوره‌ی مورد مطالعه، علی‌رغم مخالفت‌های موجود، علوم عقلی در کنار سایر دانش‌ها و در غالب خانقاه‌ها و پناه‌گاه‌های فرهنگ ایران و مراکز علمی و عالمانی که در دستگاه امرا و رجال باقی مانده بودند به ادامه‌ی سنت‌های علمی قدیم سرگرم بودند. دانشمندان علوم ریاضی و نجوم نیز با حضور در رصدخانه‌ها و به کارگیری آلات آنها بناهای وسیعی بر پا کردند و مدرسان به تدریس علوم مشغول شدند و از این ره آورد حجاب حقیقت به کنار رفت و آموزه‌های نجومی نیز وارد شعر و ادب پارسی گردید، که مجیر الدین بیلقانی هم از آن بی بهره نمانده است. از این رو ارتباط بین گذشته، حال و آینده قابل رصد می‌باشد. لذا از طریق احیای آرا و اندیشه‌های گذشتگان و اهمیت دادن به افکار معاصران می‌توانیم در حوزه‌های مختلف علوم از جمله علوم عقلی و نجوم برنامه ریزی کنیم و به وضعیت مطلوب‌تری برسیم.

### کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

قرآن.

ابوریحان بیرونی، ۱۳۱۶، التّفهیم، تصحیح جلال همایی، تهران: مجلس.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۲، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.

رامپوری، محمد، ۱۸۹۰، غیاث اللغات، لکهنو.

سجّادی، ضیاء الدین، ۱۳۷۴، فرهنگ لغات خاقانی، تهران: زوار.

صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۶، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: ققنوس.

فخرالدین علی صفی، ۱۳۳۶، لطایف الطوائف، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: اقبال.

گوهرین، صادق، ۱۳۶۲، فرهنگ لغات مثنوی، تهران: زوار.

مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸، دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح محمد آبادی، تبریز: موسسه ی تاریخ

و فرهنگ ایران.

مصفا، ابوالفضل، ۱۳۸۱، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.

